



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتْ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (۲۱) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَّ عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ أَزُكِّي أَمْ أُرَاهُمْ قَوْمًا يَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِيْنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵) وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) ﴿

اضلاع سه گانه بحث در غالب سور مکی

سوره مبارکه «احقاف» در مکه نازل شد و عناصر محوری آن اصول دین است؛ همانند سایر سور مکی گذشته از اقامه برهان بر آن اصول، دو کار را در دستور دارد: یکی موعظه و نصیحت، دیگری تبیین قصص انبیا و اُمم به صورت تاریخی و جریان تجربه حسی؛ یعنی این اضلاع سه گانه در غالب سور مکی هست؛ یکی ادله و اقامه برهان بر اصول و عناصر دین؛ دوم حکمت عملی اخلاق و پند و اندرز که آن حکمت را تأیید کند؛ سوم قصص تاریخی

و واقع شده برای عبرت‌گیری، چون فرمود: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۱</sup> مسئله حکمت و موعظه را کنار هم ذکر می‌کند، مسئله قصص تاریخی را جدا ذکر می‌کند که این مربوط به جدال نیست.

### عصاره بحث در سوره احقاف

در آغاز همین سوره مبارکه «احقاف» که مسئله حق و باطل و صدق و کذب و خیر و شر و حسن و قبح مطرح شد، جریان هدایت و ضلالت را بازگو کرد که ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> هدایت یک عده و ضلالت عده‌ای دیگر، بعد شش جریان را در قالب سه فصل جداگانه ذکر فرمود؛ جریان شش‌گانه از آیه شش شروع می‌شود که فرمود: ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup> در قبال این جریان کفر و استکبار آیه سیزده است که فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾، پس آنها اهل کفر و استکبار بودند که - معاذالله - به پیامبرشان می‌گفتند این «سحر مبین» است، «افتراء» است و مانند آن، در قبال آن آیه شش به بعد آیه سیزده است که فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾، این دو جریان بود که در مقابل هم هستند.

دو جریان دیگر به عنوان اینکه هر انسانی مسئول سه نسل است که در بحث‌های قبل گذشت؛ یعنی از آیه پانزده شروع می‌شود تا آیه بیست فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾<sup>۴</sup> که ما هر انسانی را به سه نسل سفارش کردیم: یکی نسبت به گذشته، دومی نسبت به حاضر و سومی نسبت به آینده؛ نسبت به پدر و مادر، نسبت به خودش، نسبت به «اعقاب» و فرزندان. این ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ﴾ که از آیه پانزده شروع می‌شود، در قبال آیه

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. سوره احقاف، آیه ۵.

۳. سوره احقاف، آیه ۶.

۴. سوره احقاف، آیه ۱۵.

هفده که ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا﴾ اینها دو جریان هستند در مقابل هم که یکی حافظ احکام و قوانین و حقوق سه نسل است و دیگری هم فاقد این و کمال است که این نسل‌های سه‌گانه رعایت نمی‌کنند؛ این شد چهار جریان.

دو جریان دیگر که بر این جریان چهارگانه افزوده می‌شود که مجموعه می‌شود شش جریان، یکی قصص برخی از انبیاست، مثل حضرت هود که گرفتار قوم عاد بود. در آیه ۲۱ به بعد هست که فرمود: ﴿وَادْكُرْ أَخَا عَادٍ﴾ که اینها به هلاکت می‌رسند و این جریان پنجم است. جریان ششم گروهی هستند از انس و غیر انس ایمان آوردند و پایان‌شان هم خیر بود که از آیه ۲۹ به بعد شروع می‌شود، بعد در پایان این سوره مبارکه «احقاف» جمع‌بندی می‌کنند؛ این عصاره این سوره است.

### دو ثمره «سلام» و «صلوات» بر اهل بیت و لزوم تکرار آن

اما در مطالبی که مربوط به سؤال‌های قبلی است، یکی این است که جریان «تصلیه» و «تسلیم»؛ یعنی صلوات و سلام فرستادن نسبت به اهل بیت - مخصوصاً در تعقیبات نماز - این دو خاصیت دارد: یکی اینکه اسامی مقدس اینها برای آدم ملکه می‌شود، دیگر این که اینها توفیقی به انسان عطا می‌کند که به دستورهای آنها عمل بکند؛ وقتی به دستورهای آنها عمل کردند، سعادت «دارین» نصیبشان می‌شود؛ وقتی اسامی آنها را تکرار کردند به سؤال قبر جواب فوری می‌دهند. همین تلقین‌هایی که برای اموات می‌گوییم، برای این است که یادشان بیاید و فرشته‌ها هم همین‌ها را سؤال می‌کنند! خدای تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ دین تو چیست؟ کتاب تو چیست؟ امام اول کیست؟ امام دوم کیست؟<sup>۵</sup> اگر کسی این موارد را کاملاً ملکه نداشته باشد، آن طامه موت که آمد یادش می‌رود. این تکرار اسمای مقدسه دو خاصیت دارد: یکی اینکه آدم وقتی نام کسی را می‌برد و نسبت به او احترام می‌کند، قهراً قانون،

۵. زاد المعاد، ص ۳۵۳: «...وَسَأَلَاكَ عَنْ رَبِّكَ وَ عَنْ نَبِيِّكَ وَ عَنْ دِينِكَ وَ عَنْ كِتَابِكَ وَ عَنْ قَبْلَتِكَ وَ عَنْ أُمْتِكَ...».

احکام، سیره، سنت و سریره‌اش نزد او محترم است و یقیناً به آن عمل می‌کند؛ دیگر اینکه اسامی شریف آنها یادشان هست که در موقع سؤال و جواب کردن، جواب نقد دارند.

### تفاوت سیره حضرت حجّت با ائمه دیگر در عمل به علم غیب

اما اینکه علم غیب حجّت فقهی هست یا نه، چه وجود مبارک پیغمبر چه ائمه (علیهم السلام) گاهی برای معجزه اظهار نظر می‌کردند؛ ولی بنای آنها بر همان عمل به «بینه» و «ایمان» بود، لکن در جریان حضرت حجّت (سلام الله علیه) مستحضرید که کاملاً وضع برمی‌گردد. ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»،<sup>۶</sup> اما وجود مبارک حضرت که چنین حکمی ندارد! درباره حضرت بسیاری از احکام طرز دیگر است، به طوری که خیلی‌ها خیال می‌کنند یک اسلام جدیدی است، در حالی که اسلام واقعی است؛ منتها حضرت مأمور به عمل به واقع هستند و ائمه دیگر مأمور به عمل ظاهر هستند. خضر (سلام الله علیه) گوشه‌ای از همین کارها را می‌کرد که وجود مبارک حضرت وقتی ظهور کرد آن گونه کارها را انجام می‌دهد.

### امام (علیه السلام) محور عمل به علم غیب و دلیل آن

اما حالا خود حضرت شهید می‌شود، آیا آن‌جا هم به علم غیب باید عمل بکند یا نه، آن به دستور الهی است و کاری که خود آنها کردند حجّت است. ما یک قانون و فقه نوشته‌ای نداریم که سیره و سنت اینها را بر آنها عرضه کنیم، این حدیث نورانی دو بار بیان شده، اینکه: «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»،<sup>۷</sup> این حدیث هم درباره وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) است و هم درباره عمّار؛ اما تفاوت خیلی است! «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» (علیه السلام)، درباره عمّار هم آمده که «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ

۶. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵.

۷. الفصول المختارة، ص ۱۳۵.

مَعَهُ حَيْثُ دَار»؛<sup>۸</sup> اما تمام تفاوت در این مرجع ضمیر است؛ «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَار»، این «يَدُورُ» به چه کسی برمی گردد؟ در جریان عَمَّار این «يَدُورُ» به عمار برمی گردد، «يَدُورُ عَمَّارُ مَدَارَ الْحَقِّ حَيْثُمَا دَار»، حق یک چیز مشخصی است که به وسیله قرآن و اهل بیت مشخص شد، هر چه که برابر این گفته «تقلین» - قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) - هست، عَمَّار به دنبال آن است و این درست است که «يَدُورُ عَمَّارُ مَدَارَ الْحَقِّ حَيْثُمَا دَار»؛ اما در جریان حضرت امیر ضمیر به «حق» برمی گردد؛ «يَدُورُ الْحَقُّ مَدَارَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَار»، ما اگر بخواهیم بفهمیم «حق» چیست، چه چیزی واجب است، چه چیزی حرام است، ما که یک کتابچه قانونی نوشته از قبل که نداریم! قول امام، فعل امام و تقریر امام برای ما حجت است. ذات اقدس الهی به برکت پیغمبر به این ذوات قدسی (علیهم السلام) این کمال را داده که قول اینها می شود حجت، فعل اینها می شود حجت و تقریر اینها می شود حجت؛ یعنی ما یک کتاب قانون و فقه قبلی داریم که کارهای حضرت امیر را بر آن تطبیق بکنیم؟ یا نه، اصلاً ما قانونی نداریم، مگر اینکه فعل اینها، عمل اینها و تقریر اینها؟! ما اگر خواستیم بفهمیم چه چیزی واجب است و چه چیزی حلال، این وجوب و حرمت در مقام اثبات نه در مقام ثبوت، «يَدُورُ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَار»؛ خیلی فرق است که ضمیر به چه کسی برگردد! در جریان عَمَّار «يَدُورُ عَمَّارُ مَدَارَ الْحَقِّ حَيْثُمَا دَار»، چون این یک فقه تثبیت شده است؛ اما درباره اهل بیت که وجود مبارک حضرت امیر الگوی اینهاست و یکی از اینهاست، ما اگر خواستیم ببینیم که حق چیست، چه چیزی واجب است و چه چیزی حلال، چه چیزی حق است و چه چیزی باطل، چه چیزی صدق است و چه چیزی کذب، چه چیزی خیر است و چه چیزی شر، چه چیزی حسن است چه چیزی قبیح، این امور را به وسیله اینها می فهمیم! «یدور الفقه مدار اهل بیت»! اگر ما یک فقه نوشته شده قبلی داشته باشیم، می گوئیم کار این فقیه و مراجع برابر این قانون است، برای اینکه قانون به وسیله قرآن و عترت ثابت شده

است؛ اما خود عترت بخواهد کار بکنند، یعنی یک فقه دیگری است؟ یا براساس الهامات الهی و علمی که به وسیله پیغمبر به اینها رسیده است انجام می‌شود؟ لذا فرمود «يَدُورُ» این حق، «مَدَارَ عَلَيَّ حَيْثُمَا دَارَ»؛ شاهد اینکه ضمیر «يَدُورُ» به حق برمی‌گردد نه به حضرت امیر «يَدُورُ الْحَقَّ مَدَارَ عَلَيَّ حَيْثُمَا دَارَ»، آن بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلَيَّ حَيْثُمَا دَارَ»؛<sup>۹</sup> خدایا! طرزی این را معصومانه حفظ بکن که جامعه اگر بخواهد بفهمد که چه چیزی واجب است، چه چیزی حرام است، چه چیزی حلال است، چه چیزی صحیح است و چه چیزی باطل، به وسیله فعل او بفهمد! «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلَيَّ حَيْثُمَا دَارَ»؛ لذا حالا چه وقت به علم غیب عمل می‌کنند و چه وقت به علم غیب عمل نمی‌کنند، خودشان فرمودند ما در دنیا برابر علم غیب مأمور نیستیم، مگر در مواردی که معجزه باشد یا ضرورت، و گرنه «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيِّمَانِ»؛<sup>۱۰</sup> در سرتاسر فقه هر جا به محکمه قضایی آمده، ما برابر «بیّنه» و «ایمان» حکم می‌کنیم.

پرسش: در نزاعات این طور است، اما در احکام که باید به علم غیب عمل کند.

پاسخ: نه، در احکام هم همین طور است!

پرسش: در احکام به غیب عمل نمی‌کند؟

پاسخ: عمل در احکام برابر آن چیزی است که احکام به آنها گفته است؛ اما حکم الهی چیست، عالم می‌شوند به علم غیب؛ اما وقتی عمل می‌خواهند بکنند، فرمودند ما در محکمه به «بیّنه» و «ایمان» عمل می‌کنیم، بعد خود حضرت یعنی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صریحاً اعلام کرد و فرمود اگر کسی به محکمه من آمد، شاهد دروغ یا سوگند دروغ ارائه کرد و من برابر «بیّنه» کاذب یا «ایمان» کاذب او حکم کردم و او مال را به خانه‌اش

۹. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۰۲.

۱۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

برد، مبادا بگویند من رفتم محکمه پیغمبر و از دست خود پیغمبر گرفتم! این «قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ»<sup>۱۱</sup> است! فرمود ما در این جا بنا نداریم که به اسرار عالم عمل بکنیم، اسرار عالم نزد خدای سبحان است و الآن برابر ظاهر حکم می‌کنیم تا مردم آزادانه راه صحیح را انتخاب بکنند.

پرسش: اگر اصحاب ائمه (علیهم السلام) هم علم غیب داشتند - که بعضی‌ها داشتند - به علم فقه عمل کنند یا به علم غیب؟

پاسخ: آنها برابر دستورشان به فقه عمل می‌کنند، لکن چه وقت به اسرار و باطن عمل می‌کنند، آن را خودشان می‌دانند. اینها می‌فرمایند: «التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»؛ اما وقتی که وجود مبارک ظهور کرد، دیگر جا برای تقیه نیست. گاهی آنان از سنخ حضرت خضر عمل می‌کنند، وگرنه پیغمبر و خود ائمه (علیهم السلام) فرمودند وقتی که در محاکم قضایی از ما حکم می‌خواهید، ما برابر «بیّنه» و «ایمان» حکم می‌کنیم و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اگر کسی قسم دروغ یاد کرد یا شاهد دروغ ارائه کرد که مالی را از محکمه ما و از دست خود من گرفت، این «قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ» است! اسرار عالم محفوظ است و ما بنا نداریم به باطن عمل بکنیم، ما می‌دانیم چه کسی بیراهه می‌رود و چه کسی به راه می‌رود، ما الآن فقط ظاهر را حفظ می‌کنیم تا افراد آزادانه راه صحیح را انتخاب بکنند.

### استبعاد عقلی نداشتن علم به غیب امامان قبل از امامت

در جریان «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ»<sup>۱۲</sup> اگر کسی به مقام امامت برسد، یقیناً علم غیب دارد؛ اما اگر به مقام امامت نرسید، علم غیب دارد یا ندارد، این را باید نقل ثابت بکند، چون عقل چیزی در این زمینه ندارد؛ هیچ استبعادی ندارد که

۱۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

وجود مبارک امام معصوم (سلام الله علیه) قبل از امامت هم علم غیب داشته باشد؛ ولی آن مقداری که یقینی است، این است که در زمان امامت یقیناً علم غیب دارد، این یک اصل است؛ لذا در جریان «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» ما برهان عقلی و قطعی در دست نداریم که آیا حضرت می دانست یا نمی دانست؛ ولی این قدر هست که حضرت تسلیم محض است! آن جا که می داند یقیناً شهید می شود تابع است و آن جا که نمی داند یا شک دارد هم تابع است، این ایمان محض است. جریان امامت یک موجه کلیه ای است که عکس آن جزئی است، هر کس امام هست یقیناً علم غیب دارد؛ اما معنایش این نیست که اگر کسی امام نیست علم غیب ندارد! هر امامی علم غیب دارد، نه هر کس علم غیب دارد امام است؛ لذا درباره صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و «مُصْحَفِ فَاطِمَةَ»<sup>۱۳</sup> او آن بیانی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اوّل کافی از امام نقل کرد که حضرت فرمود جبرئیل (سلام الله علیه) «كَانَ» - این «کان» که مفید استمرار است - یعنی مدت ها از زمان رحلت حضرت تا زمان شهادت صدیقه طاهره جبرئیل مکرّر می آمد و می رفت!<sup>۱۴</sup> «مُصْحَفِ فَاطِمَةَ» از این جا درست شده که حضرت این معارف را گرفته و به حضرت امیر می فرمود و حضرت امیر آنها را املا می کرد. غرض این است که هر کس امام هست، یقیناً علم غیب دارد، نه اینکه اگر امام نبود علم غیب ندارد که نمونه این هم درباره صدیقه کبری (سلام الله علیها) است.

۱۲. لَيْلَةُ الْمَبِيتِ، در لغت به معنای شب بیتوته و در اصطلاح به شی گفته می شود که امام علی (علیه السلام) برای حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر ایشان خوابید. مشرکان قصد داشتند در این شب دسته جمعی به خانه پیامبر حمله کرده و وی را به قتل برسانند. با این کار امام علی، مشرکان متوجه عدم حضور پیامبر نشدند و رسول خدا پس از سه روز مخفی شدن در غار ثور به مدینه مهاجرت کرد. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه ۲۰۷ سوره «بقره» را این فداکاری امام علی در لیلۃ المبیت دانسته اند. تاریخ نگاران این واقعه را در شب اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم بعثت دانسته اند.

۱۳. مُصْحَفِ فَاطِمَةَ یا کتاب فاطمه کتاب منتسب به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است که شامل: اخبار و اطلاعاتی در آینده جهان تا روز قیامت، سرنوشت فرزندان و ذراری او، نام تمامی فرمانروایان و کارهای آنها و از این قبیل علوم و اخبار می باشد، این کتاب از نظر حجم سه برابر قرآن است [کافی، ج ۱، ص ۲۳۹] و چیزی درباره احکام و حلال و حرام ندارد، بلکه آینده تاریخ را تا روز رستاخیز ترسیم کرده است [کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲].

۱۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۲۴۱؛ «... إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبْيَها وَكَانَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ غَزَاها عَلَى أَبْيَها وَيُطِيبُ نَفْسَها وَيُخْبِرُها عَنْ أَبْيَها وَمَكَانِها وَيُخْبِرُها بِمَا يَكُونُ بَعْدَها فِي ذُرِّيَّتها وَكَانَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ».



## اظهار مقام ولایت یکی از حکمت‌های امتحان اولیای الهی

درباره امتحان که حالا «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» باشد یا نه، گاهی برای اظهار مقام ولایت اولیای الهی برای مردم است که ذات اقدس الهی می‌خواهد ثابت کند علی بن ابی طالب این است! آن‌جا که مسلّم هست که او را شهید می‌کنند حاضر است و آن‌جا که خطر به حَسَبِ ظاهر هم قطعی است، اگر علم غیبی هم در کار نباشد حاضر است! چه بداند حاضر است و چه نداند حاضر است، او عبد محض است! بنابراین جریان «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» که جزء افتخارات است و جزء امتحانات الهی است که گاهی برای اظهار اثبات مقام یک انسان کامل معصوم به حقّ، برای توده مردم هست که امتحان گاهی برای آن است.

### سرّ توصیه خدای سبحان به پیامبر بر یادآوری انبیای گذشته

در جریان آیه ۲۱ که فرمود: ﴿وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ﴾، این چند پیام دارد: یکی اینکه به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود همان‌طوری که شما می‌گویید: ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾،<sup>۱۵</sup> نه تو اولین پیامبر هستی و نه احکامی که بر تو نازل شده است اولین حکم است، قبل از تو هم افرادی مثل هود (سلام الله علیه) بودند که آنها هم نه اولین پیامبر بودند و نه پیام آنها اولین پیام بود؛ شما به دو دلیل به فکر انبیا باش: یکی اینکه اوضاع انبیا را ببینی و آرام‌تر باشی، دوم اینکه امت تو هم از امت آنها باخبر باشند و بدانند خطر در کمین اینهاست! در بین انبیا به یاد هود باش، به یاد صالح باش، به یاد ابراهیم باش، به یاد اسحاق و یعقوب باش؛ اما به یاد یونس نباش که فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾،<sup>۱۶</sup> چون وجود مبارک یونس مقداری کم‌صبری نشان داد، گرچه خدای سبحان فرمود اگر جزء اولیای الهی نبود آسیب می‌دید، چون جزء اولیای الهی بود، از آسیب ما محفوظ شد، لکن همین

۱۵. سوره احقاف، آیه ۹.

۱۶. سوره قلم، آیه ۴۸.

مقدار کم صبری باعث شد که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بفرماید: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾، در موارد دیگر هم فرمود: ﴿وَادْكُرْ إِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۱۷</sup> «وَادْكُرْ مُوسَى»<sup>۱۸</sup> و مانند آن؛ یعنی به یاد اینها باش و همین روش را ادامه بده؛ اما در جریان حضرت یونس فرمود مثل حضرت یونس نباش و اگر هم خواستی که از قوم خود فاصله بگیری ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾<sup>۱۹</sup> «هَجْر جَمِيل» این است که آدم در مردم باشد، از اخلاق آنها فاصله بگیرد، از فرهنگ آنها فاصله بگیرد، تبلیغ را رها نکند، ارشاد را رها نکند، با آنها باشد از نظر اجتماعی و بدون آنها باشد از نظر پذیرش آداب و سنن سوء آنها؛ لذا می شود «هَجْر جَمِيل»: ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾.

### عدم اختصاص توصیه یادآوری بر انبیای گذشته

این «وَادْكُرْ»ی را که در آیات می فرماید، اختصاصی به حضرات ائمه و انبیا ندارد؛ در جریان حضرت مریم هم همین طور فرمود: ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾<sup>۲۰</sup> یعنی قصه حضرت مریم هم یادت نرود، او هم طهارتی داشت، نزهتی داشت، قداست و عصمتی داشت، به یاد اینها هم باش! انسان های کاملی که درگذشتند، از سرگذشت و سرنوشت و سرشت اینها شما باید مدد بگیرید، هم ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ یادت نرود، هم ﴿وَادْكُرْ أَخَا عَادٍ﴾ و مانند آن.

### انذار هود بر قوم عاد به وقوع عذاب یوم عظیم و مقصود از آن

«عاد» یک قبیله سرکشی بودند که پیامبر آنها حضرت هود بود و پیوند قومی یا پیوند محلی و مانند آن داشتند که برادر «عاد» حساب آمد، فرمود: ﴿وَادْكُرْ أَخَا عَادٍ﴾، اینها در «احقاف» و قسمت های رملی زندگی می کردند،

۱۷. سوره مریم، آیه ۴۱؛ ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾

۱۸. سوره مریم، آیه ۵۱؛ ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾

۱۹. سوره مزمل، آیه ۱۰.

۲۰. سوره مریم، آیه ۱۶.

﴿إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ﴾؛ فرمود اگر بت پرستی را رها نکردید، عذاب، دامنگیر شما می شود! حضرت هود که به

قوم «عاد» این نصیحت را کرد، خدا می فرماید که خود حضرت هود هم نه اولین پیامبر بود و نه آخرین پیامبر:

﴿وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ﴾؛ قبل از او انبیایی آمدند و بعد از او هم انبیا آمدند؛ ولی ما داریم فعلاً

قصه آنها را تشریح می کنیم. حضرت هود به قوم «عاد» انذار داد که از شرک بترسید و بیرهزید تا به توفیق

توحید موفق بشوید، وگرنه عذاب دردناک و بزرگ دامن گیر شما خواهد شد: ﴿إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

این عذاب ﴿يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ عذاب دنیاست، نه اینکه در قیامت باشد؛ قیامت بحث های عَرَض بود که گذشت؛ یعنی

هم عَرَضِ «نار» بر اهل عذاب است و هم عَرَضِ اهل عذاب بر «نار» که دو عَرَض در قرآن بود و چند آیه

درباره عَرَضِ کفار بر «نار» بود که ﴿يُعَرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾،<sup>۲۱</sup> ﴿وَيَوْمَ يُعَرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾<sup>۲۲</sup>

که قبلاً بود و بعداً هم در همین سوره آیه ۳۴ خواهد آمد؛ اما در سوره مبارکه «کهف» فرمود: ﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۲۳</sup> که عَرَضِ «نار» است بر مردم، منتها تفاوت این است که در جریان عَرَضِ کفار بر «نار» با

«عَلَى» استعمال شد، ﴿يُعَرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾؛ ولی در عَرَضِ جهنم بر کفار با «لَام» استعمال شد که

﴿عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ﴾، این عَرَض کالا که می گویند همین است؛ یعنی در معرض قرار دادن تا آنها تهیه

کنند؛ منتها یک وقت عَرَضِ «للبیع» است و یک وقت هم عَرَضِ «على المبتاع» است.

پرسش: آیه ۴۶ غافر را فرمودید که ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾ بود!

۲۱. سوره احقاف، آیه ۲۰.

۲۲. سوره احقاف، آیه ۳۴.

۲۳. سوره کهف، آیه ۱۰۰.

پاسخ: بله، اما در جریان ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾، ولی جهنم را فرمود: ﴿عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ﴾ در

سوره مبارکه «کَهِف» با «لام» آمده است؛ این جا فرمود که ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

اتهام دروغگویی و تعجیل در عذاب دو پاسخ قوم عاد به هود(علیه السلام)

﴿قَالُوا﴾: آنها، یعنی قوم «عاد» به حضرت هود(سلام الله علیه) گفتند که تو - معاذالله - دروغ می‌گویی و با این

دروغ خود می‌خواهی ما را از صَنَم و وَثَن و از بت‌هایمان منصرف کنی! ﴿أَجِئْنَا لِتَأْفِكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا﴾، این

«تضمینی»<sup>۲۴</sup> که در کتاب‌های ادبی می‌گویند از همین جاست! «إِفْک» یعنی دروغ؛ «إِفْک عن آله»؛ یعنی با دروغ

می‌خواهی ما را از خدایان ما منصرف کنی! با «تضمین» کذب در واژه «إِفْک» معنای انصراف را هم فهماند، اصلاً

«يُؤْفِكُونَ»؛ یعنی «يُصْرِفُونَ»؛ اما با دروغ می‌خواهی ما را منصرف کنی! ﴿أَجِئْنَا لِتَأْفِكِنَا﴾؛ یعنی «لتصرفنا» ﴿عَنْ

آلِهَتِنَا﴾ «بالکذب»! «بالإِفْک» می‌خواهی ما را منصرف کنی! ﴿لِتَأْفِكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا﴾. شما که گفتی: ﴿إِنِّي أَخَافُ

عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾، چون آنان منظور را فهمیدند که عذاب دنیاست، گفتند: ﴿فَأَتَيْنَا بِمَا نَعِدُّنَا﴾؛ اگر راست

می‌گویی آن عذاب را بیاور!

اخبار هود پیامبر از قطعیت عذاب و عدم اطلاع از زمان وقوع آن

حضرت هود دو مطلب را گفت: یکی اینکه عذاب قطعی است و دیگر اینکه ما که ذاتاً علم غیب نداریم، اگر

خدای سبحان گفت ما عالم هستیم؛ این برای همه انبیاست که ذاتاً عالم به غیب نیستند؛ اما ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ

نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾<sup>۲۵</sup> برای خیلی‌ها «بالصراحة» آمده است.

۲۴. تضمین از آرایه‌های ادبی و به معنی آوردن آیه، حدیث، یا سخن مشهور در بین سخن است. هم‌چنین، اگر شاعر، تمامی مصراع یا بیتی را از شاعری دیگر در سخن خود بیاورد،

تضمین خوانده می‌شود. اگر شاعر یا نویسنده‌ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته، در میان نوشته یا سروده خود بیاورد نیز تضمین خوانده می‌شود.

۲۵. سوره هود، آیه ۴۹.

فرمود اینکه شما می‌گویید: ﴿فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ این تلازمی ندارد که من راست می‌گویم، ولی من نگفتم که عذاب می‌آورم! من گفتم عذاب می‌آید و یقین هم دارم عذاب می‌آید و صادق هم هستم! اما چه زمانی می‌آید و از کجا شروع می‌شود این «عند الله» است: ﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ﴾، من که نگفتم من عذاب می‌آورم که شما می‌گویید عذاب بیار! من از طرف خدا می‌گویم عذاب قطعی است. ﴿إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و من مبلّغ از طرف ذات اقدس الهی هستم: ﴿وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ﴾ و شما هم جهل علمی دارید و هم جهالت عملی؛ هم آن استکبار و خوی خودپرستی و خودخواهی و خودسری در شما هست که حاضر نیستید حرف گوش بدهید و هم اینکه نمی‌دانید که توحید حق است و شرک باطل و انبیا ذاتاً عالم نیستند و از راه تعلیم الهی عالم به غیب می‌شوند ﴿وَلِكُنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾.

پرسش: اگر ﴿إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ است، پس چرا این علم را خداوند به پیامبران نداد؟

پاسخ: چرا! اگر مصلحت باشد و ضرورت باشد علم را می‌دهد، چه اینکه داده است! منتها ذاتاً اینها فاقدند و به وسیله تعلیم الهی عالم می‌باشند، برای اینکه همان‌جا فرمود: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، از این دیگر صریح‌تر ما چه آیه‌ای می‌خواهیم؟! با اینکه حضرت فرمود: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ﴾،<sup>۲۶</sup> بله ذاتاً اینها عالم نیستند، چون موجود ممکن هستند! هستی اینها از خداست، کمالات اینها هم از خداست! موجودی که اصل هستی او از خداست، کمالاتش یقیناً از خداست؛ اما «بالصراحة» فرمود این همه اسرار غیب را ما به شما گفتیم: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾.

در جریان عذاب «یوم عظیم»، وقتی عذاب شروع شد که ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ﴾؛ قوم «عاد» دیدند یک ابر فراوانی در عَرْضِ افق - نه در عمود افق - پیدا شد، خیال کردند باران می‌آید و کشاورزی آنها رو به راه می‌شود! ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ﴾ این ابر را ﴿عَارِضًا﴾ که در سطح افق پهن شد ﴿مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ﴾؛ ابر دارد کم‌کم به طرف سرزمین‌های کشاورزی و منطقه زیست اینها می‌آید، نه اینکه به طرف شرق برود و نه اینکه به طرف غرب برود، بلکه مستقیماً دارد به طرف سرزمین اینها می‌آید ﴿قَالُوا هَذَا عَارِضٌ﴾، یک؛ ﴿مُمْطِرُنَا﴾، دو؛ این به طرف ما حرکت کرد، خودش را در معرض ما قرار داد، نشان داد دارد می‌آید و باران را هم به همراه دارد؛ این «مُمَطِّر» است و «مَطَر» دارد، این ابر «مطر» دار است.

#### اصلاح تصور باطل قوم توسط هود(علیه السلام) و مبتلا شدن آنان

وجود مبارک هود فرمود این چنین نیست! این ابری نیست که «مُمَطِّر» باشد، این «مُدَمِّر» است و برای هلاکت دارد می‌آید. ﴿بَلْ هُوَ﴾ این ابری که شما می‌بینید که گفتید ﴿عَارِضٌ﴾، یک؛ ﴿مُمْطِرُنَا﴾، دو؛ ﴿بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ﴾؛ شما عجله کردید و گفتید ﴿فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُّنَا﴾؛ زود آن عذاب را بیار! زود هم عذاب الهی دارد می‌آید، این همان است که شما عجله کردید! ﴿رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ این بادی است که عذاب اَلِیم را به همراه دارد: ﴿تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾، «تدمیر»؛ یعنی «إِهْلَاک»، «دَمَار»؛ یعنی هلاکت. «دَمَار» اینها را درآورد؛ یعنی اینها را به هلاکت رساند، «دَمَرَهُمْ»؛ یعنی «أَهْلَكَهُمْ»؛ فرمود این باد، هلاکت و «دَمَار» شما را ظاهر می‌کند، همه شما را از بین می‌برد؛ البته به اذن امر «رَبِّ»، چون ذات اقدس الهی از بادهای عنوان فرستاده‌های تکوینی یاد کرد، فرمود: ﴿وَأَرْسَلْنَا

الرِّيحَ لَوَاقِحَ ﴿٢٧﴾ این بادها اگر این درخت‌ها را تلقیح نکنند، نکاح نکنند، میان نر و ماده آن تعامل نباشد میوه نمی‌دهند و ثمربخش نیستند! ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾ برای تلقیح می‌آیند و این مأموریت مثبت اینهاست. گاهی هم ﴿تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾.

﴿فَاصْبِحُوا لَا يَرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ﴾؛ صبح کردند، معلوم شد که همه آنها رخت بر بستند و جنازه‌های سردشان مانده، فقط خانه‌های ویرانشان در روزگار گذاشته شده است ﴿فَاصْبِحُوا لَا يَرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ﴾.

مأموریت پیامبر به نقل جریان قوم عاد و سنت الهی در برخورد با مجرمان

بعد به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید این قصه را ﴿وَاذْكُرْ﴾ و این جمله را هم به مردم بگو: ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴾، این اصل کلی ماست! ما مدتی مهلت می‌دهیم، این‌طور نیست که هر کسی بیاید این‌جا آزادانه بچرد و ما کاری با او نداشته باشیم!

برخورداری قوم عاد از امکانات و عدم مانعیت آن در نزول عذاب

بعد فرمود به قوم خود بگو! ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِن مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً﴾؛ اینها از نظر هوش و قدرت فکری و چشم و نیروی بدنی سالم بودند، هیچ مشکل فکری و اندیشه و اینها نداشتند و از نظر مالی امکانات آنها آن‌قدر وسیع بود که هرگز شما به امکانات آنها نمی‌رسید! ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّا﴾ قوم «عاد» را، در آن محدوده‌ای که ﴿إِن مَكَّنَّاهُمْ﴾ - این ﴿إِن﴾، «إِن» نافیه است - چون چند بار کلمه «ما» تکرار می‌شد، دیگر «ما مَكَّنَّا» نفرمود، «فِيمَا ما» این‌طور خوب نبود! فرمود: ﴿فِيمَا إِن مَكَّنَّاهُمْ﴾؛ آنها را از قدرت‌هایی برخوردار کردیم که این تمکن را به شما ندادیم، ﴿إِن مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ﴾؛ یعنی «ما مَكَّنَّاكم فيه».

## تذکر جریان سرمایه‌داران گذشته برای عبرت آموزی متمکنان قریش

در سوره مبارکه «سبأ» گذشت که سه نسل را ذات اقدس الهی در قرآن بازگو کرد: یکی نسل «صنادید قریش» بودند، فرمود اینها فعلاً عده‌ای هستند که امکانات فراوانی دارند و کاخ‌نشین می‌باشند؛ چه یهودی‌های مدینه چه اشراف مکه، اینها وضع مالی‌شان خوب است «صیاصی» دارند که خدا «أَنْزَلَ» اینها را ﴿مِنْ صَيَاصِيهِمْ﴾.<sup>۲۸</sup> کاخ‌هایی داشتند و دارند که خدا بر اینها تخریب کرد، این گروه و نسل اول. بعد فرمود به این متمکنان حجاز بگو قبل از شما متمکثانی بودند که ﴿مَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾؛<sup>۲۹</sup> یعنی این گروه یک دهم قدرت و ثروت دیگران را ندارند، این دو نسل. وقتی به جریان قارون می‌رسیم که حداقل می‌تواند نسل قبلی باشد، فرمود او کسی بود که ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ﴾؛<sup>۳۰</sup> یک گروه زیادی باید که «مَفْتَح»‌های اینها یا «مِفْتَاح»‌های مخازن گنجی اینها را حمل بکنند - اگر این «مَفَاتِح» جمع مَفْتَح باشد، یعنی مخزن<sup>۳۱</sup> - یا کلیدهای مخازن اینها را جابه‌جا بکنند وقتی به جریان قارون می‌رسیم، در جریان قارون قصه‌ای را که ذکر می‌کند، فرمود قارون باید بداند که ﴿قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾؛<sup>۳۲</sup> ما قبل از قارون سرمایه‌داران دیگری که از او بیشتر مال داشتند خاک کردیم! پس یک نسل قبل از قارون، یک نسل خود قارون و یک نسل هم جریان سرمایه‌دارهای مکه است. این آیه می‌فرماید ما کسانی را قبل از شما خاک کردیم که هرگز شما به آن امکانات نمی‌رسید ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا﴾ یا موصوله است یا موصوفه؛ در آن امکاناتی که ﴿إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ﴾؛ یعنی «ما مکنّاکم فیه»، ما هرگز آن امکانات آنها را به شما ندادیم و البته آنها مشکل «سمع» و «بصر» و «فکر» و «قلب» و

۲۸. سوره احزاب، آیه ۲۶.

۲۹. سوره سبأ، آیه ۴۵.

۳۰. سوره قصص، آیه ۷۶.

۳۱. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۴۶: مفتاح (بکسر میم و سکون فاء و فتح تاء) و مفتاح بمعنی کلید و مفتاح (بر وزن مقعد) بمعنی خزانه و انبار است جمع اولی و دومی مفتاح و مفتاح و جمع سوّمی فقط مفتاح آید.

۳۲. سوره قصص، آیه ۷۸.



مانند اینها را نداشتند؛ منتها هیچ بهره صحیحی از این مجاری فکری نبردند: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ

أَفْئِدَةً﴾؛ اما ﴿فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾. در سوره مبارکه «اسراء» هم فرمود که

انسان موظف است - چه در تصدیق و چه در تکذیب - اگر بخواهد رأی مثبت بدهد باید آگاهانه باشد و رأی

منفی بدهد هم باید آگاهانه باشد! در مسائل علمی همین طور است! فتوا بدهد همین طور است! جزم پیدا کند

همین طور است! هم ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾<sup>۳۳</sup> که در سوره «اسراء» است، هم ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا

بِعِلْمِهِ﴾<sup>۳۴</sup> که در سوره «یونس» است؛ فرمود تصدیق و تکذیب شما باید محققانه باشد، وگرنه روزی فرا می رسد که:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۳۵</sup>.

پرسش: با کنار هم قرار دادن این چند آیه ای که فرمودید، در آن جریان ﴿مَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ و

جریان «امّهات» می شود حدسی زد که لااقل بدن های اینها ده برابر آدم های معمولی بوده که ... .

پاسخ: آنها ثابت نشده، بر فرض هم بشود این آیات را تأیید می کند.

پرسش: قرآن می فرماید که ﴿كَانَهُمْ أَعْجَازُ نَحْلِ حَاوِيَةٍ﴾<sup>۳۶</sup> اینها به اندازه یک نخل بلند ... .

پاسخ: نه، تشبیه در بلندی نیست، تشبیه در این است که مانند درخت خشک شدند، یعنی برهنه شدند! ممکن

است بعضی از اینها قدشان بلند، ولی امکاناتشان از آن جایی که آثار فراوانی در اهرام مصر و امثال مصر هست،

تأیید می کند که قدرت بدنی اینها خیلی بیشتر بود! یک وقت است که انسان متمکن است و در دامنه کوه ویلا

می سازد، این خیلی هنر نیست؛ گرچه قوم «عاد» و اینها این طور نبودند، دیگران بودند که شاید کمتر از قوم

۳۳. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۳۴. سوره یونس، آیه ۳۹.

۳۵. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۳۶. سوره حاقه، آیه ۷.

«عاد» بودند،<sup>۱</sup> فرمودند اینها طوری بودند که ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾<sup>۲</sup> آن قدر قوی بودند و امکانات امکانات داشتند که از کوه کاخ می ساختند، نه اینکه در دامنه کوه ویلا می ساختند! این سنگ ها را می تراشیدند اتاق پذیرایی، اتاق نشیمن، اتاق خواب و اتاق سخنرانی، خلاصه از کوه، خانه می ساختند: ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ﴾؛ اما ﴿بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾ اینها چنین امکاناتی داشتند که این تأیید می کند که قدرت بدنی آنها هم از همه بیشتر بود.

پرسش: آیه بیست مخصوص کفار است یا شامل بعضی از مسلمان ها هم می شود؟

پاسخ: اصل کلی است! کسی که در برابر دین بایستد همین طور است! البته کسی که موحد باشد ممکن است به سرنوشت تلخ مشرک مبتلا نشود. ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ فرمود بعضی از فشارها را ما آوردیم و به اینها تذکر دادیم بلکه برگردند، آن وقت اینها برنگشتند؛ این بخش اول این جریان هست، در برابر آن قومی هستند که ایمان آوردند.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. قوم ثمود.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۴۹.